جلسه 799

شنبه 11/09/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

در استدلال بر حجیت خبر واحد به آیه نفر فرموده اند: سه بیان هست برای اثبات حجیت خبر واحد از طریق آیه نفر.

بیان اول: این است که کلمه لعلّ در این آیه درست است که استعمال شده در معنای حقیقی خودش که ترجی انشاءی هست، ولکن داعی در این استعمال ترجی حقیقی نیست. خداوند متعال وقتی کلمه لعل را بکار می برد، برای بیان این نیست که خداوند رجاء دارد به حصول یک امر. چون رجاء مساوق هست با عدم علم، رجاء مساوق هست با جهل. انسان جاهل رجاء دارد، والا عالم واقع را می بیند نه رجاء دارد و نه خوف، علم به واقع وقتی بود رجاء که امید هست به یک شیئی معنا پیدا نمی کند. ولذا ترجی حقیقی در مورد خداوند متعال محال است.

ولکن کلمه لعل در قرآن استعمالش مجازی نیست، چون موضوع له لفظ لعل ترجی حقیقی نیست.

اگر موضوع له لفظ لعل ترجی حقیقی بود، چون ترجی حقیقی در مورد خداوند متعال محال هست باید می گفتیم این استعمال مجازی است، همانطور که مرحوم شیخ اعظم در رسائل مشی کرده است. ولی مرحوم آخوند می فرماید که موضوع له لفظ لعل ترجی حقیقی نیست، انشاء ترجی است. ترجی انشائی در مورد خداوند متعال هم ممکن است. انشاء می کند ترجی را، نه به داعی ترجی حقیقی، بلکه به داعی آخر. داعی خداوند متعال از استعمال لعل و انشاء ترجی ابراز محبوبیت مدخول لعل هست. لعلهم یحذرون، یعنی مطلوب خدا هست، محبوب خدا هست حذر منذرین.

پس لعل استعمال شده در معنای حقیقی اش که ترجی انشاءی است ولکن به داعی ابراز محبوبیت تحذر عقیب الانذار.

البته مرحوم شیخ انصاری هم همین مطلب را فرموده است منتهی به عنوان استعمال مجازی، فرموده چون استعمال لعل در معنای حقیقی اش که ترجی حقیقی است محال است، معنای مجازی اش اراده شده است هو ابراز محبوبیة التحذر عقیب الانذار. پس عملا فرمایش مرحوم صاحب کفایه با فرمایش مرحوم شیخ فرقی نمی کند، نتیجه واحد است، ابراز محبوبیة التحذر عقیب الانذار.

بعد صاحب کفایه فرموده است: حالا که ثابت شد که تحذر عقیب الانذار محبوب است پس قطعا واجب است، چرا؟ برای اینکه اولا هیچ کس قائل به استحباب تحذر عقیب انذار المنذرین نشده است. یا خبر واحد حجت نیست، مثل خبر فاسق، که استحباب هم ندارد تحذر عقیب انذار الفاسق. و یا خبر واحد حجت هست مثل خبر عادل، که وجوب دارد تحذر عقیب الانذار. کسی قائل به استحباب تحذر نشده است. یا اصلا مستحب هم نیست مطلوب هم نیست، یا اگر مطلوب باشد تحذر عقیب الانذار پس قطعا واجب است لعدم الفصل.

عقلا هم معنا ندارد ما بیائیم استحباب در تحذر قائل بشویم. چون تحذر عرفا از عقاب است، تحذر از عقاب، اگر احتمال عقاب ندهیم که اصلا موضوع ندارد تحذر. اگر احتمال عقاب بدهیم دیگر استحباب معنا ندارد در تحذر از عقاب محتمل. دفع عقاب محتمل واجب هست عقلا. تحذر از عقاب معنا ندارد عقلا مستحب باشد. چون اگر موضوع نداشته باشد تحذر عقاب، یعی احتمال عقاب ندهیم، قبح عقاب بلابیان جاری بشود، دیگر اصلا تحذر موضوع ندارد تا مستحب باشد یا مستحب نباشد. اگر احتمال عقاب می دهیم و قاعده قبح عقاب بلابیان جاری نیست، پس احتمال عقاب مساوی است با وجوب دفع عقاب محتمل، استحباب معنا ندارد.

این بیان اول که اثبات می کند که تحذر منذرین عقیب الانذار واجب است.

سؤال وجواب: اصالة البرائة جاری کردید یعنی احتمال عقاب نمی دهید.

حالا که تحذر منذرین واجب شد با این بیان اول، گفته می شود که خب این تحذر واجب است مطلقا، سواءا حصل لهم العلم بصدق الانذار ام لم یصحل لهم العلم. خب این مساوق است با حجیت انذار منذرین، یعنی حجیت خبر واحد.

مرحوم آخوند راجع به این بیان اول فرموده است که: شما چه اصراری دارید که تحذر را از عقاب می گیرید؟ لعلهم یحذرون، ندارد من العقاب، لعلهم یحذرون از شر. یکی از شرها وقوع در مفسده مخالفت تکلیف واقعی است. این هم شر است دیگر. شما اگر بعد از اینکه آب نجسی خوردید غفلتا نسیانا، خب ناراحت می شوید، وضوء گرفتید با آب نجس نمازتان را با این وضوء باطل خواندید وقت گذشت، خب ناراحت می شوید افسوس می خورید. از انسان که فوت می شود مصلحت ملزمه واقع یا مرتکب مفسده مخالفت واقع می شود این یک نوع ضرر هست یک نوع شر هست که یمکن التحذر منه. لعلهم یحذرون من مفسدة مخالفة الواقع. تحذر از مفسده مخالفت واقع کی گفته که حد وسط ندارد یعنی استحباب ندارد، بلکه یا اصلا مطلوب نیست یا اگر مطلوب باشد واجب است؟ هذا اول الکلام. مگر ما استحباب احتیاط در فقه نداریم، خب حسن احتیاط در شبهات بدویه این از مسلمات است. خب وجوب ندارد احتیاط ولی استحباب دارد. تحذر از مفسده مخالف واقع می تواند مستحب باشد. تحذر از عقاب است که استحبابش معنا ندارد.

این را هم که شما گفتید قول بعدم الفصل هیچ کس قائل به استحباب نیست. چرا هیچ کس قائل نیست؟ برفرض هم هیچ کس قائل نباشد می شود عدم القول بالفصل. شبیه اجماع مرکب . یک طائفه از علماء واجب می دانند عمل به خبر واحد را، یک دسته از علماء اصلا مطلوب نمی دانند عمل به خبر واحد را، هیچ کس قائل به استحباب احتیاط در مورد عمل به خبر واحد فرض کنیم نشده است، خب ما قائل می شویم، اجماع مرکب که اعتباری ندارد. چون این می شود عدم القول بالفصل، قول ثالثی نداریم، نه اینکه اجماع تمام فقهاء بر بطلان قول ثالث است. آن چیزی که ارزش دارد این است که اجماع کل فقهاء بر بطلان احتمال ثالث باشد، می شود قول به عدم الفصل. یعنی تمام فقهاء بر این مطلب اجماع بکنند که این احتمال ثالث باطل است. بعد اختلاف بکنند بخشی بگویند احتمال اول درست است بخشی بگویند احتمال دوم درست است. اینجا که اینطور نیست، قول به عدم الفصلی نداریم.

بله علماء دو دسته شده اند، یک دسته فرض کنیم قائل شده اند به وجوب عمل به خبر واحد، یک دسته قائل شده اند به عدم مطلوبیت عمل به خبر واحد، هیچ کس قائل به استحباب عمل به خبر واحد نشده باشد. اما اجماع نداریم بر بطلان این احتمال سوم.

مثل این می ماند که یک ثقه بیاید بگوید هذا الجالس زید، یک ثقه دیگر بگوید هذا الجالس عمرو، خب اینها با هم تعارض می کنند، ما نمی توانیم بگوئیم که این جالس قطعا بکر نیست، نخیر، شاید بکر باشد.

بله یک وقت این دو ثقه هر دو می گویند آقا مسلم این آقا بکر نیست، وما این مطلب را بطور مستقل اعلام می کنیم، هیچ ارتباطی هم به آن عقید ما ندارد که من می گویم هذا زید دوست من می گوید هذا عمرو. ما بالالتزام نمی گوئیم لیس هذا بکرا، آن ارزش ندارد که، بالاستقلال می گوئیم هذا لیس بکرا، یعنی چی؟ یعنی اگر هم حرف من باطل بشود که می گفتم هذا زید، دست بر نمی دارم از آن حرف دیگرم که می گویم لیس هذا بکر. این ارزش دارد، این می شود نفی احتمال ثالث بالاستقلال. این به قول مرحوم آخوند می شود قول به عدم الفصل. اما اگر این آقایی که می گوید هذا زید، اگر بگوییم خب هذا لیس بکرا؟ می گوید چون من می گویم این آقا زید است من می گویم بکر نیست، اما اگر بیائید اثبات کنید بطلان حرف من را، ثابت کنید که این آقا که من می گویم زید است نخیر این زید نیست، زید الان در شهر دیگر است، شاید من هم قائل بشوم که هذا بکر. این می شود دلالت التزامیه. دلالت الترامیه تابع دلالت مطابقیه است در حجیت. من وقتی می گویم هذا زید بالالتزام می گویم البته لیس بکرا، اما آن التزام تابع دلالت مطابقیه است، لذا اگر به من بگویند اشتباه می کنی هذا لیس زیدا، می گویم خب شاید بکر باشد.

اینجا هم همینطور است، بخشی از فقهاء قائل شده اند به وجوب عمل به خبر واحد، بخش دیگری هم قائل شده اند به عدم مطلوبیت عمل به خبر واحد. بله هیچ کدام قائل به استحباب نشده اند، اما این دلالت التزامیه است، اینکه اعتبار ندارد. اگر ما به آن گروه اول بگوئیم آقا اگر ثابت می شد که حرف شما باطل است و واجب نیست عمل به خبر واحد، شما می گفتید مطلوب هم نیست؟ شاید می گفتند نه، ما می گفتیم واجب است، اما اگر اثبات بشود که حرف ما باطل است شاید برویم قائل بشویم به استحباب. ما بالاستقلال ابطال نمی کنیم احتمال ثالث را. اینجور اجماع مرکب اعتبار ندارد که نفی قول ثالث می شود بالالتزام و بالتبع.

مرحوم آخوند می فرماید: اینجا هم همینجور است، تعبیر می کند می گوید: هذا من عدم الفصل لاالقول بعدم الفصل، قول ثالث نداریم، نه اینکه اجماع داریم بطور مستقل بر بطلان احتمال ثالث و هو استحباب عمل به خبر واحد احتیاطا. این بیان مرحوم آخوند است در رد بیان اول.

بیان دوم: در تقریب استدلال به آیه نفر این است که گفته می شود: اگر تحذر عقیب الانذار واجب نباشد لغویت لازم می آید در وجوب انذار، در کجا؟ جائی هست من می دانم که اگر انذار بکنم به این مخاطب او علم پیدا نمی کند به صدق من. به من می گویند یجب علیک الانذار، به آن مخاطب می گویند لایجب علیک القبول. خب این لغو است. بر من انذار واحب باشد ولی بر مخاطب قبول و تحذر واجب نباشد این لغو است. به ملاک عدم لغویت وجوب انذار ثابت می کنیم که حالا که انذار ثابت شد برای اینکه لغو نباشد پس تحذر منذرین هم عقیب الانذار واجب است. وقتی تحذر منذرین واجب شد عقیب الانذار ولو لم یحصل لهم العلم بصدق المنذرین، این معنایی جز حجیت خبر عادل ندارد.

جواب آخوند از بیان دوم

مرحوم آخوند می فرماید: ما این بیان را هم قبول نداریم. چه لغویتی لازم می آید؟ واجب هست انذار بر شما، بلکه مخاطب علم پیدا کند به صدق شما و بر اساس علمش به صدق شما عمل بکند، این چه لغویتی از آن لازم می آید؟ شما بردید فرض را به جائی که من منذر علم دارم که مخاطب علم به صدق من پیدا نمی کند، فرض را برده اید آنجا. آنجا را می گوئید انذار من لغو است. جائی که احتمال می دهم مخاطب علم پیدا کند به صدق من خب انذار من لغو نیست، اما فرض را بردید شما به جائی که من می دانم انذار موجب علم مخاطب به صدق من نیست، اینجا را می گوئید اگر انذار بر من واجب باشد ولی قبول بر مخاطب لازم نباشد می شود لغو. خب آقا آیه که اطلاق ندارد که ما بیائیم به اطلاق آیه تمسک کنیم. آیه نسبت به وجوب تحذر که در مقام بیان نیست، در مقام بیان وجوب نفر است نه در مقام بیان وجوب تحذر. راجع به انذار منذرین هم بله وجوب انذار منذرین مقید هست به آن فرضی که لغو نباشد. شما اگر جائی گفتید لغو است این اطلاق، ما ملتزم می شویم به عدم وجوب انذار. چرا فرض را می برید به جائی که انذار من منذر می دانم سبب علم مخاطب نمی شود، بعد می گوئید اگر در این حالت انذار بر من واجب باشد ولی قبول بر مخاطب لازم نباشد انذار من لغو است. می گوئیم این فرض اگر واقعا لغو است، خب هر اطلاقی مقید هست به عدم لغویت، اگر لغو است ملتزم می شویم که در این صورت انذار واجب نیست. مثل چه؟ دو تا مثال بزنیم:

مثال اول: استصحاب در مواردی که هیچ اثری غیر از اصل مثبت ندارد. استصحاب می کنیم می گوئیم چسبی روی دست من قبلا نچسبیده بود الان هم نچسبیده است. خب اگر این استصحاب ثابت نکند صحت وضوء را که این استصحاب می شود لغو، پس بگوئیم اصل مثبت حجت است دیگر. جوابش چیست؟ جوابش این است که آقا استصحاب عدم حاجب بر موضع غسل در وضوء اگر لغو است خب جاری نمی شود، چون هر اطلاقی لبا مقید است به اینکه مفادش لغو نباشد، اگر لغو است جاری نمی شود. نه اینکه برای اینکه لغو نباشد ما او را جاری کنیم از جیبمان یک چیزی اضافه کنیم به او تا از لغویت خارج بشود. بگوئیم این استصحاب عدم حاجب جاری بشود، ولی از جیبمان اضافه می کنیم به آن که ثابت می کند لازم عقلی عدم الحاجب را و هو وصول الماء الی البشرة. می گویند آقا چرا این لازم عقلی را اثبات کردید؟ می گوئیم صونا لکلام الحکیم عن اللغویة.

این درست نیست، آقا اطلاق کلام حکیم مقید هست به جائی که لغو نباشد، اگر لغو است جاری نمی شود این استصحاب.

خب اینجا هم همینطور است، وجوب انذار منذرین مقید است به اینکه این وجوب انذار لغو نباشد، اگر یک جائی لغو باشد مثل این مثالی که زدید که من منذر می دانم مخاطب علم به صدق من پیدا نمی کند. اینجا اگر واجب باشد بر من انذار ولی بر مخاطب قبول تعبدا واجب نباشد می شود لغو. خب اگر لغو است جاری نمی شود، مقید است اطلاق خطاب به عدم لزوم لغویت. نه اینکه ما بیائیم از جیب خودمان یک وجوب قبول تعبدی مخاطب را هم ضمیمه کنیم تا وجوب انذار منذر از لغویت خارج بشود. این دقیقا مثل همان تمسک به استصحاب در موارد اصل مثبت می شود.

سؤال وجواب: قطعا غلبه با عدم العلم نیست، برای اینکه اولا شما فرض نکردید که منذر یکی است. شاید تعدد منذرین باشد، افراد مختلفی هستند می آیند یک مطلبی را می گویند مردم علم پیدا می کنند. ثانیا برفرض یک منذر باشد ولی ممکن است خیلی از موارد علم پیدا بشود به صدقش، یا اینکه مورد انذار شبهاتی است که فی حد نفسه منجز هست، مثل شبهات مقرونه به علم اجمالی، مثل شبهات قبل الفحص. پس انذار منذرین لغو نمی شود، وغالبا هم اینجور نیست که مورد از مواردی باشد که علم برای مخاطب حاصل نشود.

سؤال وجواب: مرحوم آخوند جواب شما را داد، فرمود آیه در مقام بیان وجوب تحذر منذَرین نیست تا شما به اطلاق آن تمسک کنید، آیه در مقام بیان وجوب نفر بر نافرین هست و وجوب انذار نافرین. اما وجوب قبول منذَرین آیه در مقام بیان نیست از آن حیث. باید در مقام بیان باشد تا ما به اطلاقش تمسک کنیم.

پس بیان دوم هم تمام نشد.

بیان سوم: در تقریب استدلال به آیه نفر این است که گفته می شود: الحذر غایة للنفر الواجب، و غایة الواجب واجبة. یجب علیک الوضوء کی تصلی، خب معلوم می شود نماز واجب است. یجب علیک الانذار کی یتحذر المنذَر. غایة الواجب واجبة.

اینجا دیگر بحث لغویت نیست، اصلا ظهور عرفی اینکه غایت که برای یک واجبی ذکر می کنند این است که تحصیل آن غایت واجب است. می گوید وضوء باید بگیری تا نماز بخوانی، ظاهرش این است که نماز واجب است. بحث لغویت نیست بحث وجوب است. اینجا هم ظاهر آیه این می شود که باید شما انذار کنید تا مردم تحذر کنند عقیب انذار شما. معلوم می شود تحذر مردم عقیب انذار شما واجب است. و این اطلاق دارد سواءا حصل لهم العلم ام لا.

بیان آخوند از بیان سوم

مرحوم آخوند اینجا را دیگر بطور تفصیل جواب نداده است، فقط گفته آیه در مقام بیان وجوب تحذر نیست تا ما به اطلاقش تمسک کنیم نسبت به موارد عدم حصول علم برای منذرین.

ما بیان مرحوم آخوند را باز می کنیم:

ببنیید یک وقت مکلف به آن ما قبل لعل همان کسی است که آن غایت که مدخول لعل هست از او صادر می شود. مثل توضأ لعلک تصلی. خب اینجا گفته می شود که مکلف واحد است، یعنی همان کسی که وضوء می گیرد همان شخص نماز می خواند. اینجا گفته می شود که غایة الواجب واجبة.

اما در صورتی که آن غایت فعل مکلف نیست بلکه فعل شخص دیگر هست، مثل اینکه مولا به عبدش می گوید جیء بالطعام لعل الضیف یأکل منه، نهار بیاور شاید مهمان نهار بخورد. این هیچ ظهوری ندارد در وجوب نهار خوردن مهمان.

بله اصل مطلوب بودن فهمیده می شود، در این موارد فهمیده می شود که مطلوب مولا هست که مهمان نهار بخورد، اما واجب است مهمان نهار بخورد؟ یا فرض کنید دو تا عبد را، مولا به عبد اول می گوید احضر الطعام لعل عمرا (که آن هم عبد دوم مولاست) یأکل من هذا الطعام، هیچ ظهوری ندارد در وجوب اکل طعام بر عمرو. چون مولا به صدد توجیه تکلیف به او نیست، یکفی در این خطاب که مطلوب مولا هست آن اکل طعام توسط عمرو. بله اگر مطلوب مولا نباشد مبغوض مولا باشد اکل طعام توسط ضیف یا توسط آن عبد دوم، هیچوقت به عبد دیگرش نمی گوید احضر الطعام لعل عمرا یأکل منه یا لعل الضیف یأکل منه. حتی اگر مباح مساوی الطرفین هم باشد مولا اینطور نمی گوید.

ولی یکفی در این خطاب که مطلوب مولا باشد آن اکل ضیف یا اکل عبد دوم از این طعام، و هیچ ظهور ندارد در وجوب این فعل بر آن فرد دوم.

آیه هم از این قبیل است، آیه می گوید ای کسانی که نفر می کنید شما باید بعد از نفر برگردید به قومتان انذار کنید لعل الآخرین یتحذورن من انذارکم. خب این اطلاق ندارد، اصلا ظهور در وجوب ندارد. لعل منذَرین یحذرون بواسطة حصول العلم لهم عقیب انذارکم.

خب این محصل فرمایشات مرحوم آخوند است.

یک مطلب هم مرحوم آخوند دارد عرض کنم، می فرماید: لیتفقهوا فی الدین، ولینذورا قومهم یعنی چی؟ یعنی لینذورا قومهم باحکام الدین. چه کسی می گوید این انذار منذر به احکام دین است اگر من علم به صدق او ندارم؟ شاید انذار او به احکام موهومه ای باشد که او فکر می کند جزء دین است یا دروغ می گوید اشتباه می کند، چه کسی می گوید انذار او به احکام دین است؟ ظاهر آیه این است که لیتفقهوا فی الدین و لینذروا بما فی الدین. در مواردی که علم به صدق انذار منذر نداریم شبهه مصداقیه انذار بما فی الدین است، در شبهه مصداقیه که نمی شود به عام تمسک کرد.

هذا محصل کلام صاحب الکفایة فی الاشکال علی الاستدلال بآیة النفر علی حجیة الخبر الواحد.

بقیة المطالب انشاءالله فردا.